

رفیق

نوشته نورالله گبای

Please see the accompanying file for the English version of this essay.

**دوست آن به که عیب مرا همچو آینه روبرو گوید
نه آنکه همچو شانه به پشت سر رود و مو به مو گوید**

«هیچ گاه نخواستم دشمنانم را بشناسم، چون می دانستم که بسیاری از دوستانم را از دست خواهم داد.» — اسکار وایلد

از یکی از بزرگان سؤال می کنند که «برادر بهتر است یا رفیق؟» در جواب می گوید، «رفیق برادر.» رفیق بازی جزئی از فرهنگ ایران و تظاهر به رفاقت جزئی از رفتار عوام است. یکی از مراکزی که در آن رفیق بازی رواج داشت بازار تهران بود و البته زمانی که یکی از رفقا در پرداخت تعهدات خود مشکل داشت، ناگهان همه رفقا ناشناس می شدند!

یکی از تجار که ۳ دفعه افتخار (!) ورشکستگی داشت می گفت که «هر وقت موفق بودم، رفقا با من مشورت می کردند و به من احترام می گذاشتند، ولی وقتی که شکست می خوردم، همانها که تا دیروز چاپلوسی مرا می کردند می گفتند که "این آقا از همان کودکی دیوانه بود!"» آری، انسان ها در خوشبختی و موفقیت یکدیگر شریک و رفیق می شوند، نه در بدبختی همدیگر، چنان که حتی قدرتمندان و ثروتمندان هم درصدد رفاقت با قدرتمندتر و ثروتمندتر از خود هستند. با این وجود، دنیا به تدریج درک می کند که **علم یعنی قدرت**؛ و از خانواده ای چند نفره گرفته تا جمع دولت ها، خاصه کشور کوچک اسرائیل، هریک آنگاه موفق می شوند و مورد تبعیض قرار نخواهند گرفت که **دنیا محتاج علم آنان گردد**. خوشبختانه اسرائیل با قرار گرفتن در رده سوم تا پنجم اختراعات و ابتکارات علمی و فنی دنیا، به سوی چنین روزی پیش می رود. به عنوان مدرکی زنده، می بینیم که **وارن بافت**، دومین ثروتمند بزرگ دنیا، بدون این که قدم به خاک اسرائیل گذاشته باشد، در یک مرحله ۵ میلیارد دلار در یک کارخانه اسرائیلی سرمایه گذاری می کند و می گوید که «اگر نفت می خواهید، به کشورهای عربی بروید؛ ولی اگر مغز مفید می خواهید، به کشور اسرائیل سر بزنید.»

امروز طبق آمار نشریه فوربس، در لیست ۴۰۰ ثروتمند برتر آمریکا که هر ساله این نشریه منتشر می کند، ۴۲ نفر مهاجر بوده اند؛ و از میان این میلیاردرها، شش نفر تبعه کشور جوان اسرائیل بوده اند. نکته دیگر آن که ثروت تقریباً همه آنها همچون دیگر ثروتمندان برتر دنیای امروز، از راه «های تک» (high tech) یا «فن آوری پیشرفته» و علوم جدید به دست آمده است، نه از منبع نفت، ملک، معدن یا فروش اسلحه. آری، مردمان و کشورهای متمدن دنیا بیش از پیش می فهمند که منابع ثروت دنیا تمام شدنی است، اما **علم پایان ناپذیر است** و از همین رو، به جای انبار کردن اسلحه، در صدد توسعه دانشگاه ها، کسب علوم و فنون نوین و حفظ کشفیات انحصاری خود هستند تا دنیا محتاج آنان باشد نه آنها محتاج دنیا. همین روش علمی که تخته پرش یهودی بوده است باعث شده است که یهودی- ستیزان دیگر نتوانند مَهملات گذشته را در مورد یهودی تکرار کنند، همان یهودی که همواره مورد تبعیض بود و تا قبل از ۱۹۲۵ میلادی و به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی در ایران، حتی حق نداشت تا در بازار تهران دکان

داشته باشد؛ همان یهودی که اغلب چنان محدود بود که به جای زندگی کردن، تنها به فکر زنده ماندن بود. بگذریم.

بازار معجونی بود از تجارت، سیاست و دیانت. گاهی می شد که در آن بهتر از هر دانشگاهی فن تجارت را آموخت و گاهی همان بازار مکتبی می شد برای تعلیم دو دوزه بازی. در این میان کسانی موفق بودند که قواعد بازی محیط را می دانستند. بازار مجموعه ای بود شامل افراد عاقل، امین و صالح از یک سو، و شماری فراوان از انسانهای متظاهر از سوی دیگر؛ و جای تعجب نیست که گروه اول از گروه دوم می ترسیدند! در حالی که رفاقت و همکاری میان مسلمانان و یهودیان آن روز برقرار بود، وقتی پای مسایل حادّ مذهبی پیش می آمد، «بدر و بدوزها» نمایان می گردیدند و متظاهریّن آتش بیارِ معرکه می شدند. از جمله روزی یک کودک ۱۴ ساله یهودی در ماه رمضان از تلمبه آب حوضی واقع در «دالان هاشمی» که مقابل حُجره ما بود، آب خورد. فریاد وامصیبتا به هوا رفت که «بچه یهودی در ملا عام، روزه خواری کرده و تلمبه را آلوده کرده است!» بچه یهودی متهم (!)، مانند کبوتری در چنگال عقاب، در دستان متظاهریّن می لرزید. سایرین به شدت نگران توسعه بلوا بودند. جمعیت و شعارها رو به ازدیاد داشتند. آخر رسم بود که روزه خواران به احترام روزه داران، از خوردن در ملا عام خودداری کنند، چون شرع حکم به ظاهر می کند، کما این که ما یهودیان نیز به منظور احترام، در ایام ماه رمضان، در پستوی حُجره غذا می خوردیم.

دقایقی قبل از بلوا، دو نفر دلّال مسلمان که با ما آشنا بودند به پستوی حُجره ما رفتند، هندوانه ای را که آنجا بود پاره کردند، خوردند و بعد تسبیح به دست رفتند. در آن مهمه، خوب که نگاه کردم دیدم کسانی که دست بچه یهودی را گرفته بودند، شعار می دادند و مردم را تحریک می کردند همان دو نفر بودند که دقایقی قبل در پستوی حُجره ما هندوانه میل کرده بودند! اراده کردم که فریاد برآوردم و بگویم «ابوالقاسم! تو خودت الان در حضور من روزه خواری کردی!» ولی جرأت آنرا پیدا نکردم چون اصفهانی (!) نبودم. به هرحال، در صحن شلوغ و پرجمعیت «سرای امیر» و در میان آن محیط بسیار متشنج، یکی از تجار خوشنام و رفیق ما در «دالان هاشمی» به نام حاجی آقا کرباسفروشان از دل جمعیت گذشت، دست بچه را گرفت و مردم را متفرق کرد. در این میان پاسبان ها هم سر رسیدند و غائله به خیر گذشت.

ضرب المثلی انگلیسی می گوید: «اگر در همه دنیا حتی یک قلب برای تو بتپد، خوشبختی؛ وای به وقتی که آن یک نفر هم نباشد.» در روزگار قدیم، پیرمردی یهودی را به حکم «آقا» فلک می کنند. در حالی که به کف پای او شلاق می زنند، پیرمرد فریاد می زند که «آخ پُشتم! پشتم! پشتم!» ضارب می پرسد که «ما به پای تو شلاق می زنیم، پس چرا از درد پشت شکایت می کنی؟!» پیرمرد پاسخ می دهد که «اگر پُشت و پشتیان داشتم، پای من شلاق نمی خورد.»

در دوران یهودی ستیزی در مکان های گوناگون، گاه قلب انسانی با وجدان برای یهودیان تپیده است. یکی از نمونه های تاریخی این امر شادروان ملا محسن فیض کاشانی بوده است که شرح داستان او بسیار آموزنده است.

در سال ۱۶۵۴ میلادی، محمد بیک اعتماد الدوله به دستور شاه عباس، والی ۱۴ شهر یهودی نشین شد و حکم کرد که «یهودیان یا باید همه مسلمان شوند یا کشته شوند!» این حاکم خونخوار در عرض یک روز، یک صد و پنجاه نفر یهودی را که حاضر به تغییر دین نمی شدند در کاشان سر برید! (نقل از کتاب تاریخ یهودیان ایران، نوشته شادروان دکتر حبیب لوی.)

جان فدا کردن در راه دین خطای مضاعفِ مظلومین بوده است و برای نگارنده قابل فهم نیست که کسی جان خود را فدای باور خود کند. تورات مقدس بارها دستور می دهد که پیش از هر چیز، و تیشمور *یت نَفشِخا*، یعنی «از جان خودت مواظبت کن.» دین یهود دستور می دهد که «نجات جان یک انسان به

منزله نجات دنیا است.» دقت کنید که نمی گوید «یک یهودی»، بلکه می گوید «یک انسان.» مگر وقتی یهودیان با غیرت مشهد، این کاشی الأصل ها، به دستور زعمای عاقل دینی خود، در آن روز منحوس و در جریان واقعه موسوم به «الله دادی»، برای نجات جان خود تغییر دین دادند، چه شد؟

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

بعضی از این غیرتمندان در حالی که اسم و رسم خود را اجباراً عوض کرده بودند، ایمان و اصالت باطنی خود را طی ۱۳۹ سال یعنی از ۱۸۳۹ تا ۱۹۷۸ حفظ کردند تا سرانجام از قفس رها شدند و اینک در هوای آزاد امروز پرواز می کنند. مگر مغز انسان و باور او قابل حمل و نقل است؟ مگر با گفتن قند دهان شیرین می شود که حقیقت آدمی با گفتن یا نگفتن فلان جمله تغییرپذیر، تغییر کند؟ آیا قرار است دین برای انسان باشد یا انسان برای دین؟ فکرش را بکنید: تا انسانی نباشد، دینی نیست.

آن کس که گفت بهر تو مردم، دروغ گفت. / من راست گفتم که برای تو زنده ام.

با غسل تعمید و هفت بار آب ریختن بر سر یک انسان نمی توان ماهیت باور او را عوض کرد، همانطور که با هفت دفعه ورد خواندن و آب ریختن بر سر پرنده بیچاره، ماهیت گوشت تغییر نمی کند و مرغ ماهی نمی شود! امان از تعصب، یکسونگری و خشک اندیشی! آخر بشر تا کی می خواهد خود را گول بزند؟ آری، آدمی بزرگترین فریب را از خود می خورد.

به هر سو، شادروان ملا محسن فیض کاشانی، که از علمای آن روز کاشان بود، با دیدن فجایع و جنایات محمد بیک، سراسیمه به دیدن شاه عباس می رود، حکم عزل او را می گیرد و از قتل و غارت بیشتر جلوگیری می کند. انسانیت افراد متمدن را از طریق رفتار آنان با زیردستان، خاصه اقلیت هایی که نزد ایشان هستند می توان سنجید. بی تردید ملامحسن یکی از آن انسان های متمدن تاریخ بود که توانست از وقوع فجایع بیشتر جلوگیری کند.

جالب آن که در محله یهودیان کاشان، کوچه ای بود به نام «کوچه جدیدها» که ساکنین آن، چنان که خود نیز می گفتند، از یهودیان جدید الاسلام دوران محمد بیک بودند. اینان بیش از سایر مسلمان ها یهودی ستیز (!) بودند، به حدی که وقتی یکی از آنها در سال ۱۹۴۰ خانه ما را در کاشان خرید، آجرهای کف حیاط را کند و پشت و رو کرد چرا که می گفت «یهودی روی آنها راه رفته است!»

با مشاهده کسانی که تغییر دین داده اند و مطالعه رفتار آنان نسبت به پیروان دین قبلی خودشان در سراسر دنیا، از جمله مارانوهای ۱۴۹۲ اسپانیا، متوجه می شویم که اغلب نو دینان برای تظاهر به وابستگی به دین جدید، نسبت به پیروان دین قبلی خود تبعیض و حتی خصومت ورزیده اند؛ در حالی که از طعن روزگار، همان جدیدالاسلام های «کوچه جدیدها» هنوز پس از قرن ها، خود مورد تبعیض قرار می گرفتند و حتی قبرستانشان از سایرین جدا بود! از قضا، بعضی از میکروب ها مانند میکروب «نفرت دینی» در حرارت چند صد درجه حتی به مدت طولانی همچنان زنده می مانند و هنوز واکنشی بهتر از انسانیت برای از بین بردن این میکروب پیدا نشده است. به بیان دیگر، تاریخ نشان می دهد که حتی نو دینان خود از تبعیض و دشمنی های قبلی به آسانی نجات پیدا نکرده اند، چون دین ابزاری برای ظلم و تظاهر در دست ظالمین بوده است.

صادق هدایت می گوید: «در حقیقت ما همه بشر بودیم تا این که نژاد ارتباطمان را برید، مذهب از یکدیگر جدایمان کرد، سیاست بینمان دیوار کشید و ثروت از ما طبقه ساخت. بسیاری آزادی می خواهند، بدون آنکه بدانند اسارت چیست و کدام است. نمی دانند که اسارت به میله های دور انسان نیست؛ اسارت به حصارهای دور تفکر انسان است.»

یکی از زنجیرهای اصلی اسارت بشر نفرت های ارثی دینی و فرقه ای است که در سراسر دنیا دیده می شود. در جریان سلسله قیام های موسوم به «بهار عربی» که در میدان التحریر در قاهره و در برخی دیگر از کشورهای عربی از جمله تونس، لیبی، سوریه و یمن رخ داد، مردم ندای «آزادی!» را فریاد می زدند، بی آن که بدانند زنجیرهای اسارت همان باورهای غلط خودشان بودند که تا اصلاح نشوند، همچنان آنها را در بند خواهند داشت. نظری به دنیا بیافکنید. علیرغم آزادی های قابل توجهی که به دست آمده است، زنجیرهای اسارت دینی و فرقه ای چه بسا تنگ تر و سخت تر از پیش گردیده اند. با یادی از

شفیعی کدکنی،

دیری به شوق دیدن فردا گریستیم. / فردا چو شد، / به حسرت دیروز زیستیم...

کمی بیشتر از رفیق و نفرت دینی بگوییم. در سال ۱۹۶۷ برای شرکت در نمایشگاه بین المللی موسوم به Expo-67 از ژنو به ونکوور کانادا می رفتم. آقایی سیه چرده و حدوداً ۵۵ ساله کنار من نشست. طبعاً به قصد هم صحبتی در آن راه دراز، پرسیدم «اهل کدام کشوری؟» گفت «مصر». سپس پرسید «شما؟» گفتم «من نورالله گبای و ایرانی هستم.» ناگهان من را بغل کرد، سر بر شانه من گذاشت و به شدت گریه کرد. هاج و واج مانده بودم که مصری و ایرانی و سیل اشک چرا؟ بعد از چند دقیقه گریه، آرام گرفت، به من دست داد و با لهجه غلیظ عربی گفت «من فواد کهن، یهودی مصری، ثروتمند دیروز، فقیر امروز.»

آقای فواد کهن توضیح داد که «اخیراً عبدالناصر دارایی من و سایر یهودیان را گرفت و ما را دست خالی از مصر اخراج کرد.» سپس در حالی که دوباره به گریه افتاده بود گفت: «من مدت 37 سال با دوستی به نام عبدالمجید شریک و رفیق بودیم. یک جان در دو قالب بودیم. همسران ما مثل خواهر و فرزندانمان گویی خواهر و برادر بودند. روزی که عبدالناصر مهلت چند ساعته داد، به همسرم گفتم که "برای ما جای نگرانی نیست. عبدالمجید دارایی ما را حفظ می کند و آینده ما را تأمین خواهد کرد. جواهرات و سایر اشیاء قیمتی را در این گنج بگذار تا به او تلفن کنم که بیاید و بردارد. ما با هم بزرگ شدیم. او زمانی کارمند من بود. من او را با خودم شریک کردم و الان میلیونر شده است. نگران نباش." سپس گوشی تلفن را به دست گرفتم و به او زنگ زدم. عبدالمجید که از اخطار دولت خبر داشت، قبل از این که من لب به کلام باز کنم، چندین فحش عربی (!) نثار من کرد و گفت که "عبدالناصر اشتباه می کند؛ باید تو را بکشد!" سپس تلفن را قطع کرد.»

من پیش خود فریاد بر آوردم که «خوش بود گر محک تجربه آید به میان»؛ اما به چه قیمتی؟ دانستم که دشمن دوست نما را شناسیم زدوست / ریسمان در دل شمع است، ولی دشمن اوست. خلیل جبران خلیل درست می گوید که «اشتیاق نصف زندگی است، اما بی توجهی نصف مرگ است.»

فواد ادامه داد که «به این ترتیب، ساعاتی بعد، من همراه با همسر و تنها دختر کوچکمان، دست خالی و همراه سایر یهودیان، با هواپیمای سوئیس ایر به سوی ژنو پرواز کردیم. گریه من و همسرم صد چندان شد وقتی که دخترم در فرودگاه از ما نان خواست (!) و ما پول نداشتیم.»

نگارنده به آنها که می گویند «پول چیزی نیست و چرک دست است» توصیه می کنم که اول قدری پس انداز کنند بعد این حرف را بزنند! به یاد اشعار و امثال و حکم دوران دبستان افتادم که می گفتند **به مالت نناز که به شبی است؛ به جمالت نناز که به تبی است.** امروز می بینیم و می فهمیم که افسوس، فواد آخرین قربانی نفرت نخواهد بود. ایکاش همه می دانستیم که در این آشفته بازار، **سخن های پیران مُشکین نفس / بگندد ز پیش و ببوید ز پس.**

فواد در ادامه گفت که «الآن با بلیط ارسالی یکی از دوستان، به تنهایی به کانادا می روم تا بین اقامت در اسرائیل یا کانادا تصمیم بگیرم.» و من در ذهن خود تکرار می کردم که امروز،
ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش برون کشید باید از این ورطه رخت خویش
و می دانیم که:

تخم وفا و کین در این کهنه کشتزار آنکه عیان شود که بود موسم درو
و به معنی آن گفته بیشتر پی بردم که «اصل بد نیکو نگردد، آنکه بنیادش بد است.»

رفیق زمانی شناخته می شود که به او احتیاج داشته باشی و گرنه،
دوری ز کسی کز او نیاسایی، به در صحبت او عمر نفرسایی، به
از هم نفسی که رنج دل خواهی برد حقاً که هزار بار تنهایی به

به هر حال، در طول راه به گفتگو با فواد ادامه دادم و بیش از پیش آموختم که یهودی در طول قرن ها پراکندگی، مانند درختی کاشته در گلدان بوده است که میوه می دهد و همگان از سایه اش بهره مند می شوند، ولی خود ریشه در خاک ندارد. هم از این رو است که امروز بس سپاسگزاریم که سرانجام پس از سرگردانی های دراز، در خاک خود ریشه کرده است. مایه امیدواری است که دنیا با دیدن فجایع روز به تدریج در می یابد که **چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار.**

اما کمی بیشتر از رفیق بگویم. به عقیده نگارنده، اولین نشانه دوست خوب انسانیت او است. چنانچه دیدید که رفیقی از رفیقی دیگر غیبت می کند، از این آدم پرهیز کنید و سعی کنید که شما را نشناسد. انتخاب رفیق برای همگان خاصه فرزندان سرنوشت ساز است و همانطور که انسان کامل نایاب است، رفیق کامل کمیاب؛ ولی با داشتن دوستان متنوع، می توان از محسنات جمع دوستان بهره برد. نیز بر این باورم که بهترین دوست آن است که عیب مرا به من تذکر بدهد.

به دوران دو بُرنا اگر دیدمی به گرد سر هر دو گردیدمی
یکی آنکه گوید بد من به من دگر آن که گوید بد خویشتن

از آن سو، آنان که در صدد یافتن رفیق کامل هستند، یقیناً بدون دوست خواهند ماند. بهتر آن که پند مولوی را به گوش دل بشنویم که گفت:

دلا یاران سه قسمند آر بدانی زبانی اند و نانی اند و جانی
به نانی، نان بده، از در برانش محبت کن به یاران زبانی
ولیکن یار جانی را نگه دار به جانش جان بده تا می توانی

ای رفیق! دنیا همیشه روی یک پاشنه نمی چرخد. بیایید ارزش لحظه ها را بدانیم.

روزی هر روزی از یزدان گرفتن مفت نیست
می دهد روزی، ولی از عمر می برد روزی

بیایید قدر یکدیگر را بدانیم، چون:

می رسد روزی که بی هم می شویم یک به یک از جمع هم کم می شویم
می رسد روزی که ما در خاطرات موجب خندیدن و غم می شویم

گاهگاهی یاد ما کن ای رفیق

می رسد روزی که بی هم می شویم

فراموش نکنیم که رفیق عاقل یعنی مشاور و شفای عاجل، چنانکه گفته اند:

دوستی با مردم دانا چو زرین کاسه ای است نشکند، گر بشکند بتوان ز نو پرداختن
دوستی با مردم نادان سفالین کاسه ای است بشکند یا نشکند، بتوان به دور انداختن

و در پایان، خوشا به حال زنان و شوهرانی که با هم رفیقند؛ و خوشتر آن که فرزندانشان با ایشان و در میان خود، علاوه بر احساسات عاطفی طبیعی، رفیقند.

نورالله «نورمن» گبای

اکتبر ۲۰۱۶، لس آنجلس

برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته های نورالله گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، از جمله کتاب او با عنوان لحظاتی برای تفکر و دیکشنری زبان یهودیان کاشان، به وبسایت BabaNouri.com مراجعه کنید.